

شعر و قصه‌هایی به گویش نهاوندی

اشاره

در این شماره گزیده‌هایی از شعر و قصه برای کودکان به گویش نهاوندی را به اطلاع خوانندگان گرامی می‌رسانیم.

بخش اول مقاله‌ای تحلیلی در خصوص «لایی لایی‌ها» و نمونه‌های پیوست آن است که توسط پیش‌کسوت فرهنگی جناب آقای یدالله شهبازی تهیه و ارسال شده است.

بخش دوم مجموعه‌ی دیگری از «لایی لایی‌ها» است که جناب آقای محمدتقی شهبازی فرستاده‌اند. پیش از این نیز در فرهنگان شماره‌ی ۳۸ «لایی لایی در فرهنگ مردم خزل» نوشته‌ی سرکار خانم کرمی خزائی را داشتیم.

بخش سوم هم «ترانه‌ها و افسانه‌های نهاوندی» است که پیش‌کسوت فرهنگی دیگر جناب آقای نعمت‌الله معماریان تهیه و برای فرهنگان ارسال داشته‌اند.

توفیق هر سه همشهری گرامی را از خداوند متعال مسئلت داریم.

فرهنگان



یدالله شهبازی

(۱)

بازخوانی و بررسی یک لالایی اصیل نهاوندی

هدف از این مقاله بازخوانی و بررسی یک لالایی قدیمی و اصیل نهاوندی است. اما قبل از پرداختن به آن ناچار از توضیح و روشن کردن نکاتی هستم که در پی می آید. در هر زبانی مقوله‌ی شعر را از منظری کلی به دو گونه تقسیم می‌کنند: گونه‌ی رسمی و گونه‌ی غیر رسمی. شعر فارسی نیز مشمول این تقسیم‌بندی است.

گونه‌ی رسمی شعر فارسی، گونه‌ای است که دارای زبان فاخر و وزن عروضی و مُقید به قواعد عروض و قافیه است. البته شعر نو با این که جزء گونه‌ی رسمی است، در به کار بستن قواعد عروض و قافیه، بنا بر مقتضیات زمانه نافرمانی‌ها، گریزها و نوآوری‌هایی دارد که اهل شعر و ادب از آن نیک آگاه‌اند. گونه‌ی رسمی شعر فارسی - چه سنتی چه نو- مُعرف ادبیات منظوم فاخر و گرانسنگ فارسی است، مثل شعر حافظ، فردوسی، نیما، اخوان و ...

گونه‌ی غیر رسمی اشعاری را دربرمی‌گیرد که نظم و تخیل و عاطفه دارند اما وزن عروضی و قواعد سنتی قافیه در آن‌ها، به کیفیتی که در گونه‌ی رسمی لحاظ می‌شود، رعایت نشده است، مانند نوحه‌ها، تصنیف‌ها، ترانه‌های عامیانه، لالایی‌ها، چیستان‌ها، بازی‌های منظوم و کارآواها (یا جَخت‌ها) و ... این گونه شعر مُعرف ادب عامه‌ی میهن ماست.

ادب عامه یکی از شاخه‌های فرهنگ عامیانه یا فولکلور (Folklor) است و جنبه‌ی شفاهی دارد و شامل قصه‌ها، امثال و حکم، اسطوره‌ها، تصنیف‌ها، متل‌ها و افسانه‌هایی است که به صورت شفاهی و سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و به

همین جهت در طول تاریخ، رابط و پیوند میان نسل‌های ایرانی و عامل وحدت‌بخش و مشترک فرهنگی میان اقوام ایرانی در زمان‌ها، من جمله زمان حاضر است.

ادب عامه در پایداری فرهنگ قومی و استمرار و تازگی و طراوت آن در مسیر زمان نقش بسیار ارزنده‌ای ایفا نموده و از آنجایی که متعلق به مردم عادی‌ست و به قید کتابت در نیامده آیینی تمام‌نمای زندگی اجتماعی، معاش و کار و تولید، احساسات و اندیشه‌ها و اعتقادات آنان است و دقیقاً از همین زاویه است که در تحقیقات جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و پژوهش‌های فرهنگی، ارزش والایی می‌یابد. بنیاد ادب عامه بر دو پایه‌ی واقع‌گرایی و خیال‌پردازی استوار است که در ذهن مردم عامی صاحب ذوق با هم در می‌آمیزند و آشکال دلفریب و مسحورکننده و زیبایی را به وجود می‌آورند. از این رو ادب عامه حاصل تلاش ذهنی و جمعی افراد جامعه است که شیوه‌های زندگی و ارزش‌های اجتماعی را به اعضای جامعه و به نسل‌های آینده ارائه و آموزش می‌دهد.

همان‌طور که اشاره شد، «لالایی‌ها» یکی از نمونه‌های ادب عامه و شعر غیررسمی‌ست و صرف‌نظر از این که به کدام قوم و منطقه و گویش تعلق دارند، مشخصات مشترکی آن‌ها را از سایر اشکال ادب عامه، ممتاز و متفاوت می‌سازد. اهمّ این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱- **بی‌شاعری:** لالایی‌ها شاعر ندارند و سراینده‌ی آن‌ها در حقیقت زنان و مادران زحمت‌کش و بُردباری هستند که در جوار کارهای روزانه‌ی خود به بچه‌داری نیز مشغول‌اند و در کنار گهواره‌ی فرزندشان از آرزوها، نگرانی‌ها، ناکامی‌ها و دل‌مشغولی‌های خود به شکل لالایی با او سخن می‌گویند. از این رو، شنونده و مخاطب اصلی لالایی کودکان‌اند، آن‌هم کودکان گهواره‌ای یا کم سن و سال، که زمزمه‌ی سحرآمیز مادرشان آن‌ها را به رؤیاهای شیرین و پر نقش و نگار و خواب‌های بی‌دغدغه و آرام فرو می‌برد.

اصالت لالایی به همین نداشتن شاعر وابسته است، زیرا صمیمیت، صداقت و آرزوهایی که در آهنگ دل‌نشین و محزون مادر است، همراه با ضرباهنگ و ریتم منظم حرکت گهواره، کودک را به خواب می‌برد، با ضرباهنگ قلب پُر از احساس مادر و تنفس‌های کودک، شرایط و مجموعه‌ی هارمونیکی را پدید می‌آورد که برای هیچ شاعری فراهم نمی‌شود. مخاطب شاعر بزرگسالان‌اند، که نیازی به لالایی ندارند. به همین جهت تلاش شاعران برای سرایش لالایی، تلاشی ست که هیچ‌گاه در دل مردم نمی‌نشیند و مقبول خاطر آن‌ها واقع نمی‌شود. همان‌طور که تاکنون نیز لالایی ساختگی را هیچ مادری ترنم نکرده و نمی‌کند.

۲- شعر زنانه: سراینده‌ی لالایی‌ها، همان‌طور که گفتیم، عامه‌ی مادران و زنان‌اند. زنانی که در طول تاریخ بار اصلی زندگی بر دوش آن‌ها بوده و رکن اصلی قوام و هم‌بستگی خانواده، قوم، قبیله و در نهایت جامعه‌ی ایرانی بوده‌اند. زنانی که در کار و تولید، آیین‌ها، جشن‌ها و سوگ‌ها و در روزگار صلح و دوستی یا در زمان جنگ و سختی، همواره یار و یاور مردان خویش بوده‌اند. در اصل، آنان پرورش دهندگان و مربیان اولیه‌ی جنگاوران ایران بوده‌اند. آری، لالایی از ذهن و زبان چنین زنانی زاده و مُترنم می‌شود، و اگر به مقوله‌ای به نام «شعر زنانه» باور داشته باشیم، باید بگوییم که لالایی‌ها، اصیل‌ترین و اوّلین اشعار زنانه‌ی ادب فارسی‌ست که مردان در پیدایش و استمرار آن نقشی نداشته‌اند.

۳- جنبه‌ی کاربردی: لالایی جنبه‌ی کاربردی دارد، زیرا هدف آن آرام نمودن و به خواب کردن کودک است. البته گاهی این هدف، بهانه و دستاویز مادر برای تخلیه‌ی روان خود از غصه‌ها و دردهای درونی اوست. در این صورت، با فرزندش از ناکامی‌ها، شوربختی‌ها و آرزوهای بر باد رفته‌ی خویش سخن می‌گوید. او به وسیله‌ی لالایی با فرزندش درد دل می‌کند، تا هم آلام خود را التیام بخشد و هم

کودکش را بخواباند. اگر مادر با فرزند خود سخن نگوید با چه کس سخن گوید؟
به قول «آنتوان چخوف»: اندوه خود را به که گویم؟!

۴- بیان وفاداری: ویژگی دیگر لالایی‌ها، بیان وفاداری و پای‌بندی مادر به همسر خود و پدر خانواده است. درست است که لالایی از زبان مادر برای کودک گفته می‌شود و شعری زنانه محسوب می‌گردد اما در اغلب آن‌ها روح پدرسالارانه احساس می‌شود به چشم می‌آید. در بسیاری از لالایی‌ها مادر از نگرانی و تشویش خود برای پدر خانواده و انتظار برای بازگشت او سخن می‌گوید. - پدری که جهت کسب و کار راهی سرزمین‌های دور و نزدیک می‌شود و برای مدتی طولانی خانواده‌ی خویش را تنها می‌گذارد.

در این گونه لالایی‌ها احساس احترام به همسر و وفاداری و پای‌بندی به پیمان زناشویی و حفظ خانه و خانواده سرشار و بارز است. اتفاقاً همین ویژگی لالایی ایرانی‌ست که نشان دهنده‌ی عنصر فرهنگی «وفاداری زن ایرانی» و تلاش و فداکاری او جهت حفظ خانواده در هر شرایطی‌ست و پاسخ سؤالاتی را، از قبیل چرا در گذشته آمار طلاق و جدایی و اختلافات خانوادگی بسیار کم بوده؟ و چرا خانواده‌های ایرانی انسجام بیشتری دارند؟ چرا انحرافات و کژروی‌ها در جوامع سنتی کمتر بوده است؟ باید در همین عنصر جست‌وجو کرد.

مردی که برای کار به شهری دیگر یا برای جنگ با دشمن متجاوز راهی میدان نبرد می‌شود یا به خدمت سربازی می‌رود، در پشت سر زنی را جا می‌گذارد که به وفاداری و پای‌بندی و عفاف و پاکدامنی او کوچک‌ترین تردیدی ندارد و همین یقین و باور، به مرد انرژی و اعتماد به نفسی می‌بخشد که سخت‌ترین شرایط را تا وصول به نتیجه تحمل می‌کند. به قول «رومن رولان»: «وقتی دو تا چشم انتظار آدم را می‌کشند، زندگی به رنج کشیدنش می‌ارزد».

۵- آئینه‌ی باورها: از دقت و مطالعه در لالایی‌ها می‌توان به طرز تلقی‌های اجتماعی و اعتقادات و باورهای دینی و مذهبی گذشتگان پی برد. لالایی‌ها، به جهت همین ویژگی، یکی از ابزارهای مطالعه و تحقیق در جوامع گذشته‌اند. در لالایی‌ها اعتقادات دینی و مذهبی مردم با اشاراتی صریح و ساده به کتاب آسمانی، پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی معصومین (ع) و مقدسین و مقدسات دیگر مثل امامزاده‌ها و اماکن مقدسه‌ی محلی، نمودی کاملاً آشکار و مشخص پیدا می‌کنند.

۶- پیوند با طبیعت: پیوند انسان با طبیعت و نگاه عاطفی و سرشار از مهر و عطوفت به طبیعت و مظاهر آفرینش و جان بخشیدن به عناصر بی‌جان طبیعت از ویژگی‌های بارز لالایی‌هاست. اصولاً در فرهنگ و ادب عامه احترام به طبیعت جایگاه والایی دارد و از همان آغاز زندگی به کودک یاد داده می‌شود.^۱ از میان عناصر طبیعی «گل» بیشترین بسامد را در لالایی‌ها دارد.

۷- زبان ساده: لالایی از آن جهت که از دل‌های مردم ساده و سلیم‌النفس و زنان گمنام و ناشناخته، بی‌ادعا و بی‌سواد برخاسته از محتوا و زبانی ساده و بی‌پیرایه برخوردار است.

محتوا و درون‌مایه‌ی لالایی‌ها — مثل سایر گونه‌های ادب عامه — برداشت‌ها و تلقی‌های ساده‌ای است که بازتاب ذهنی جریان واقعی زندگی در طبیعت و در باورها، آرزوها و روابط عاطفی است. زبان لالایی‌ها نیز روان و بی‌پیرایه است، زیرا اگر زبانی استوار و فاخر یا مصنوع و دشوار داشت هیچ‌گاه سینه به سینه در میان اقوام ایرانی شایع و جاری نمی‌شد و بر دل‌ها نمی‌نشست و جنبه‌ی کاربردی خود را از دست می‌داد.

۱. ر. ک. «هستی‌شناسی باغ نهانندی» از دکتر عبدالله شهبازی، فرهنگان شماره‌ی ۲۲ و ۲۳

۸- ساختار و قالب: لالایی از نظر ساختار دو بخش کاملاً مشخص دارد: اول شعر و دوم آهنگ. از ترکیب این دو، لالایی هویت مستقل پیدا می‌کند و اثر دل‌نشین و سحرانگیز خود را آشکار می‌سازد. لالایی بدون یکی از این دو بخش دیگر لالایی نیست. لالایی بدون آهنگ شعری ابتدایی و بی‌ارزش و لالایی بدون شعر، صدایی مبهم و بی‌تأثیر است.

قالب لالایی بیشتر به صورت مثنوی و گاه دوبیتی‌ست. گاهی لالایی‌های بلندی به صورت ترکیبی از این دو نیز سروده شده است. اما همان‌طور که در پیش گفته شد، نمی‌توان این قالب‌ها را با معیار قواعد قافیه در شعر رسمی و از نظر وزن با معیارهای وزن عروضی مقایسه و ارزیابی کرد.

برای گوینده‌ی لالایی بیان صادقانه و آهنگین احساس و عاطفه‌ی خود و آرامش مخاطبش اهمیت دارد، نه سجع و جناس و قافیه. همین که کلمات پایانی پاره‌های سخن، آهنگ موزون و گوشنوازی ایجاد کنند و مخاطب دل‌بندش را آرامش بخشد کافی است.

اینک چند نمونه از لالایی‌هایی که در گویش‌های مختلف مردم ایران، من جمله در گویش نهاوندی ساری و شایع است و ویژگی‌های گفته شده را نشان می‌دهند شاهد مثال می‌آوریم.^۱

Lālā lālā konem ivāra vaxdi.	لالا، لالا کنم ایواره وختی
LaluTa bavanem šāxe daraxdi.	لَلُوتَ بَوْتَم شَاخِ دَرخَتی
Lālā lālā konem Tā mā derāya.	لالا، لالا کنم تا ما در آیه
ČešāTa xew konem āqād biyāya.	چشات خو کنم آقات بیایه

۱. اغلب مثال‌ها را از نوشته‌ی خانم پیرایه یغمایی، تحت عنوان «لالایی‌ها نخستین شعرهای نانوخته‌ی زنان ایرانی»، از سایت اینترنتی Tebyan.net وام گرفته‌ام. ضمناً لالایی‌هایی را که لازم بوده است با الفبای فونتیکی نوشته و به فارسی معیار برگردانده‌ام.

(هنگام غروب برای تو لالایی می‌گویم و گهواره‌ات را بر شاخه‌ی درختی می‌بندم. برایت آن قدر لالایی می‌گویم تا ماه طلوع کند و چشم‌هایت را خواب می‌کنم تا پدرت بیاید.)

لالا، لالا گُل دشتی	همه رفتن، تو برگشتی
خداوندا تو پیرش کُن	خط قرآن نصیبش کن
لالا، لالا گُل زردم	نیبم داغِ فرزندم
خداوندا تو ستاری	همه خوابن، تو بیداری
به حق خواب و بیداری	عزیزم را نگه داری

* * *

لالا، لالا، گُلِلم باشی	بزرگ شی، همدم باشی
کلام‌الله تو پیرش کُن	زیارت‌ها نصیبش کُن

* * *

لالا، لالا، گُل خشخاش	بابات رفته، خدا همراهش
بابات رفته به هل چینی	بیاره قند و دارچینی

* * *

لالائیت می‌کنم خوابت نمیداد	بزرگت کردم و یادت نمیداد
بزرگت کردم و تا زنده باشی	غلام حضرت معصومه باشی

* * *

لالا، لالا گل آلاله زینم (= زنگم)	Lālā lālā gole ālāla raḡem.
لالا، لالا رفیق روز تینم (= تنگم)	Lālā lālā Lālā lālā rafiqe ruze Taḡem.
لالا، لالا کنم خوت کنم مه	Lālā lālā konem xewed konem ma,
علی بوم و بیارت کنم مه (= من)	,Ali bomo biyāred konem ma.

* * *

بیت دوم: برایت لالایی می‌گویم تا خوابت کنم و علی علی (ع) بگویم و بیدارت کنم.)

لالا، لالا گُل پسته شدم از گریه‌هات خسته
لالا، لالا گُل زیـره چرا خوابت نمی‌گیره
به حق سوره‌ی یاسین بیایه خو تونه گیره

* * *

مصراع آخر:

biyāya xew Tona gira

* * *

لالا، لالا گُل نـازی بابات رفته به سربازی
لالا، لالا گُل پسته بابات رفته کمر بسته
لالا، لالا گُل نـعنا بابات رفته، شدم تنها
لالا، لالا گُل پسته بابات بار سفر بسته

* * *

لالا، لالا عزیزم، کوکِ مَسِم میون هر چی بی، دل و تو بَسِم
لالا، لالا که بابات رفته اَمَا من بیچاره پابند تو هستم

بیت اول:

Lālā lālā , 'azizem kewke masse / miyone harči bi del ve To basse.

(لالا، لالا عزیزم، کبک مستم! از میان همه چیزهایی [که در دنیا] بود [فقط] به تو دل بستم.)

۱. علامت /, در آوانوشت برای ثبت همخوان یا صامت «ع» و «ء» به کار می‌رود مثل عزیز، ابر، که بدین شکل نوشته می‌شود. /,aziz/,abr/.

اینک پس از این مقدمه به بازخوانی لالایی مورد نظر می‌پردازم. این لالایی به نام «عمّه نسی» (عمّه نسرین) معروف است. ابتدا آن را به صورت کامل ذکر می‌کنم، سپس به شرح و بررسی و بیان دیدگاه خود درباره‌ی آن می‌پردازم.

لالایی عمّه نسی

- ۱ لالا، لالا عمّه نسی دَرَمِ کِـرْدی، دَرَبَسِی
lālā lālā, amma nasi / darem kerdi dāra basi
- ۲ مَـنَمِ رِفَـتَمِ وِ مِیـمـوـنِی پِـلـو خـوـرـدَمِ وَا بـوـرِـنِی
manam rafdem ve meymoni / Pelew xordem vā buroni
- ۳ بـیـیـمِ دَوا، سَـرِـمِ اِشـکِـسِ خِیـنِشِ اَـمـا تـا زورنی
biyem davā sareṁ, eškes / xineš āma Tā zoreni
- ۴ مَـنَمِ رِفَـتَمِ وِ قَـبِـرِـسـو اَ تـه دِل گِیـرِـسِـمِ اُـسـو
manam rafdem ve qabreso / a Ta del girvesm ,o so.
- ۵ لُـرِی اَـمـا اَلُـرِـسـو مَـنَـه بُـرـدا وِ کُـرـدِ سـو
lori āmā ,a loreso / mana bordā ve korde so.
- ۶ بُـزـرگمِ کِـرـدِ وِ چـه نـازی دَایـمِ شِـیـیـرِ وِ بـزازی
bozorgem kerd ve čenāzi / dāyem šiyar ve bazzazi.
- ۷ «حِیـیـبِ» مَـه وِ شِـکـاره «عـزِیـز» مَـه وِ گـواره
habibe ma ve šekāra / azize ma ve gavāra.
- ۸ لالا، لالا عمّه نسی دَرَمِ کِـرْدی، دَرَبَسِی ...
lālā lālā, amma nasi / darem kerdi dāra basi ...

برگردان فارسی این لالایی به ترتیب ابیات عبارت است از:

- ۱- لالا، لالا عمّه نسی (نسرین)، مرا از خانه بیرون کردی و در را به رویم بستی.
- ۲- من هم به مهمانی رفتم و پلو با بورانی (خورشت بادمجان) خوردم.
- ۳- [بعد از مهمانی در کوچه با یکی] دعوا کردم. در این دعوا سرم شکست و خون سرم تا روی کشکک زانویم جاری شد.
- ۴- من هم به قبرستان رفتم و از ته دل [سر قبر پدر و مادرم] گریه کردم.
- ۵- [در این میان] لری از لرستان آمد و مرا با خود به کردستان برد.
- ۶- [آن مرد لر] مرا با ناز و نوازش بسیار بزرگ کرد و به بزازی [دارا و معتبر] شوهرم داد.
- ۷- [پسر بزرگم] «حبیب» به شکار مشغول است و پسر دیگر «عزیز»، در گهواره [خوابیده] است.



الف) شکل و قالب

همان‌طور که آگاهید، لالایی‌ها کوتاه هستند و شماره‌ی ابیات آن‌ها از دو یا سه و نهایتاً چهار بیت فراتر نمی‌رود. مضمون بیت‌ها گاهی مستقل و گاه به هم وابسته‌اند و در کلیت خود بیانی روایی و داستانی ندارند، در حالی که لالایی «عمه نسی»، یک لالایی بلند است که، صرف‌نظر از ابیاتی که به هنگام خواندن تکرار می‌شوند، هفت بیت دارد و برخلاف لالایی‌های دیگر، ساختاری داستانی و قصه‌مانند دارد. ویژگی منحصر به فرد دیگری که این لالایی را از لالایی‌های کوتاه متمایز می‌سازد، گوینده (راوی) و مخاطب آن است، زیرا گوینده‌ی لالایی، مادر و مخاطب آن کودک خردسال اوست. در حالی که راوی این لالایی دخترکی کم سن و سال و مخاطب آن، عمه‌ی دخترک است، به نام «نسرین»، که به صورت مُخففِ «نسی» مورد خطاب واقع شده است.

ب) محتوای لالایی

محتوای لالایی‌ها عموماً امیدآفرین، شادی بخش و آرام‌کننده‌اند، زیرا بن‌مایه‌ی آن‌ها، امیدهایی‌ست که مادر برای بزرگ شدن فرزندش و رسیدن به آینده‌ای بهتر دارد، در حالی که لالایی عمه‌نسی، غم‌انگیز و اندوه‌بار و ژرف ساخت آن تراژیک و دردناک است. چه دردی بدتر از این که دختر کوچکی پدر و مادر و خانواده‌ی خود را از دست بدهد و به ناچار عمه‌ی دختر — که آن هم از بخت بد نامهربان است و حتماً گرفتاری‌ها و مشکلات زندگی خود را دارد —، او را به صورت یک نان‌خور اضافی بزرگ کند؟!۱

تجربه‌ی زندگی ایرانی‌ها، به ویژه ما نیاوندی‌ها، نشان می‌دهد که اگر خانواده‌ای پدرش را از دست بدهد، مادر خانواده چراغ خانه را روشن نگه می‌دارد و با وفاداری به همسر از دست رفته‌اش، بچه‌ها را بزرگ می‌کند و به سرانجام می‌رساند.^۱ این لالایی کوتاه وصف حال چنین مادری‌ست:

گلم از دس (= دست) برفت و خارمونده به من جبر و جفا بسیار مونده
به دستم مونده طفل شیرخواری مرا این یادگار از یار مونده

مصیبت بزرگ وقتی‌ست که خانواده مادر خود را از دست بدهد. زیرا تجربه‌ی عملی و عینی زندگی به ما آموخته است که پدر هیچ‌گاه نمی‌تواند پس از مرگ مادر، خانواده‌ی خود را سر و سامان و رونق بدهد. همین تجربیات ارزنده‌ی زندگی‌ست که نشان می‌دهد که آنچه خانواده را حفظ می‌کند و زندگی را در آن جاری می‌سازد، اقتدار، سلطه و خشم پدر نیست بلکه مهر و محبت و عاطفه‌ی مادر است. به دلیل

۱. اینک که این سطور را می‌نویسم زنان بسیاری را به یاد می‌آورم که سال‌ها بدون شوهر در حالی که جوان هم بودند پا روی آرزوهای خود گذاشتند و با درآمد ناچیزی که از نخ‌ریسی، پشم‌ریسی، گیوه‌بافی یا... به دست می‌آوردند، با مناعت طبع و شرافتمندی و مدیریت خردمندانه زندگی خود را به خوبی اداره و بچه‌هایشان را آن‌چنان تأمین و تربیت می‌کردند که تفاوتی با خانواده‌هایی که پدری بالای سرشان بود، نداشتند.

آن‌که پس از فوت پدر، خانواده در پناه مادر زندگی خود را ادامه می‌دهد و هم‌چون گذشته برای اعضایش پناهگاهی امن و مطمئن باقی می‌ماند، در حالی که پس از مرگ مادر، خانواده، دیگر خانواده‌ی پیشین نخواهد بود.

اما مصیبت عظمی و تراژدی زمانی ست که فرزند، به ویژه اگر دختر خردسال باشد، هم پدر و هم مادر خود را از دست بدهد. خدایا چه کند؟ به کجا پناه بیورد؟ چگونه می‌شود این بدبختی را توصیف کرد؟ تنها قلم سحرانگیز نویسنده‌ای چون «ویکتور هوگو» یا نقاش بزرگی چون «رپین» (Repin) می‌تواند چنین فجایع و حوادث دردناکی را آنچنان زنده و گویا توصیف یا نقاشی کنند و جاودانه نمایند که هر انسانی در هر زمان و در هر جایی از جهان با خواندن یا دیدن آن احساس نوع دوستی و همدردی‌اش برانگیخته شود و به سرنوشت آن مخلوق بیچاره و بی‌پناه گریه کند.

در این لالایی، با وجود ژرف ساختی این چنین غم‌انگیز، بارقه‌های امید و پایان خوشی نوید داده می‌شود. دختر یتیم در پناه انسان مهربانی در دیار دیگری با ناز و نعمت بزرگ می‌شود و در کنار شوهر دارا و بازاری خود که بزّاز است، زندگی خوش و شیرینی را ادامه می‌دهد و صاحب دو پسر کاکل زری به نام «حبیب» و «عزیز» می‌شود.

نکته‌ی قابل تأمل دیگر این لالایی در بیت چهارم و پنجم آن است، زیرا ترس از تهاجم و یورش الوار و قتل و غارت مردم نهاوند به دست آنان، همواره در ذهن جمعی نهاوندیان تأثیر منفی پایداری داشته است: ترسی که مُبتنی بر واقعیت‌های تاریخی ست، نشانه‌های این ترس و اضطراب را در ادب عامه‌ی نهاوند می‌توان در ترانه‌ی زیر معروف به «بی‌بی‌چه»^۱ به خوبی مشاهده کرد.

۱. «بی‌بی‌چه» نام محلی سهره‌ای پر جنب و جوش و زود آشناست (چرخ ریسک)، که در این ترانه استعاره برای دختر خردسال و زیبا آمده است.

bibiča āi bibiča	بی‌بی‌چه، آی بی‌بی‌چه
Tanā nari ve kiča.	تَنانَری و کیچه
kiča poreš masona	کیچه پُرش مَسونَه
masone loresona.	مَسونَه لُرسونَه
busa ve zur mesonan.	بوسه و زور مَسونَه

برگردان فارسی:

۱- ای سهره‌ی کوچک و زیبا [ای دختر کوچک] تنها به کوچه نرو.

۲- کوچه پر از مردان مستی‌ست که از لرستان آمده‌اند.

۳- و به زور بوسه می‌ستانند.

اما در این لالایی بر خلاف جریان گفته شده، مردی که از لرستان آمده هیئت یک قهرمان داستان و یک نجات‌دهنده را دارد. دختر بینوا را با خود به کردستان می‌برد و با نوازش و مهربانی مثل یک پدر واقعی بزرگش می‌کند و به بزاز معتبری شوهرش می‌دهد و از رنج و بدبختی‌اش می‌رهاند. دختر طعم خوشبختی را می‌چشد و دارای دو فرزند پسر می‌شود که آن‌ها را - بر خلاف کودکی خود - با عطف و مهر مادرانه بزرگ می‌کند.

نکته‌ی دیگر آن‌که این جانب در پی جویی‌هایی که برای نگارش این مقاله داشتم به دو لالایی شبیه به لالایی «عمه نسی» در منابع موجود برخورد کردم که با تطبیق و مقایسه‌ی آن‌ها یقین پیدا کردم که این لالایی‌ها، اصل واحدی داشته‌اند که در هر جامعه و گویشی، روایت متفاوت و خاصی یافته است. اصولاً در هنر شفاهی بر اثر بیان و انتقال، دخل و تصرفاتی صورت می‌گیرد تا بتواند در هر جامعه‌ای با نظام و شرایط آن جامعه هم‌نوا گردد، از این روست که از یک قصه، اسطوره، شعر و به ویژه از یک ضرب‌المثل و لالایی، روایات و گونه‌های مختلفی - حتی در یک منطقه - یافت می‌شود.

روایت اول را «صادق هدایت» در کتاب «فرهنگ عامیانه‌ی مردم ایران»، ص ۲۱۸ به این صورت ثبت کرده است:

لالا، لالا گل نسری (نسرین) کوچم (به کوچم) کردی در و بسی (بستی) / منم
رفتم به خاک بازی / دو تا هندو مرا دیدن / مرا بُردن به هندسون / به سد [صد]
نازی بزرگم کرد / به سد عشقی عروسم کرد / پسر دارم ملک جمشید / دختر دارم
ملک خورشید / ملک جمشید به شکاره / ملک خورشید به گهواره / به گهواره‌ش
سه مرواری (مروارید) / کمر بندی طلاکاری / بیادایه، برو دایه / بیارین تشت و
آفتابه / بشورین روی مهپاره / که مهپاره خدا داده.

* * *

روایت دوم را آقای «منصور اوجی» در «کتاب هفته»، شماره‌ی ۱۳ به این صورت ضبط کرده است:

سرچشمه ز او (= آب) رفتم / سبو دادم به خو (= خواب) رفتم / دو تا تُرکی ز
تُرکسون (= تُرکستان) مرا بُردن به هندسون (= هندوستان) / بزرگ کردن به سد
نازی / شوور (= شوهر) دادن به سد جازی (= جهازی) / لالا لالا بابا منصور / دعای
مادرم راسون (= برسان) / دو تا گُرجی خدا داده / ملک منصور به خو رفته / ملک
محمود کُتو (= کتاب، مکتب) رفته / بیارین تشت و آفتانه / بشورین روی مهپاره

* * *

در پایان یادآور می‌شوم اگر این مقاله اجری معنوی داشته باشد، دوست دارم آن را به
روح پاک مادرم (خانم فاطمه قاریی) و برادر عزیزم (دکتر عبدالله شهبازی) تقدیم کنم.
با این لالایی، که مرحوم مادرمان برای ما زمزمه می‌کرد، من و برادرم را در سفر
به سرزمین لطیف و نرم و خاموش رؤیایا همسفر می‌کرد. اینک آن دو عزیز در باغ
بهشت در کنار هم به خواب و آرامش ابدی رسیده‌اند و در سفر به ملکوت با هم
همسفر شده‌اند. روحشان شاد.

به قول سعدی:

غرض نقشی ست کز ما باز ماند که دنیا را نمی بینم بقایی
مگر صاحب‌دلی روزی ز رحمت کند در حق درویشی دعایی

منابع و مأخذ

- ۱- فرهنگ عامیانه‌ی مردم ایران، صادق هدایت، به کوشش جهانگیر هدایت، نشر چشمه، تهران، چاپ سوم، پاییز ۱۳۷۹
- ۲- کتاب کوچک، دفتر اول، احمد شاملو، انتشارات مازیار، تهران، ۱۳۷۸
- ۳- شرح امثال و حکم نهاوندی، سه جلد، محمد رستمی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۱
- ۴- ادبیات فارسی (متون نظم و نثر ۲) کتاب درسی دوره‌ی پیش‌دانشگاهی برای رشته‌ی علوم انسانی دکتر محمدرضا سنگری و همکاران، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی، چاپ پنجم، کد ۲۸۳/۳، تهران، ۱۳۷۸، درس نوزدهم
- ۵- لالایی، نخستین شعرهای نانوشته‌ی زنان ایرانی - مقاله‌ی اینترنتی - پیرایه یغمایی، منبع اینترنتی. تبیان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



محمدتقی شهبازی

(۲)

چند لالایی دیگر به گویش نهاوندی

برگردان به فارسی: یدالله شهبازی

- | | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| ۱- لالا لالا کنم ای گل پینه | رو لکم خفتیه و مینِ خونه |
| ۲- لالا لالا کنم ای گل پینه | چشای ای رو لکم افتو نینه |
| ۳- لالا لالا کنم خوتِ کنم م | عزیزم کی بیارت بکنم م |
| ۴- لالا لالا کنم لالام هزار با | ای روله‌ی گوچکم خیلی نازار با |
| ۵- لالا لالا کنم لالام باش راس | زیر سر رولم با برگ ریواس |
| ۶- لالا لالا کنم لالاش باش راس | کاکول بچکم با گل ریواس |
| ۷- لالا لالا کنم لالام درو با | متکا زیر سرت پر قوبا |
| ۸- لالا لالا کنم ای گل خشخاش | رولم باش کمک من و آقاش |
| ۹- لوت بونم و گل خشخاش | آقات رفته سفر خدا و همراش |
| ۱۰- لوت بونم و تل نسا | آقات رفته عزیزم تک تنا |
| ۱۱- لوت بونم درخت ریواس | نیادارت باش حضرت عباس |
| ۱۲- لوت بونم درخت نارون | نیادارت باش شاه آلون ^۱ |
| ۱۳- لوت بونم درخت نارون | زلفات باد بشون برگ نارون |
| ۱۴- لوت بونم درخت بیدی | دائیت آدرییا ورا امیددی |
| ۱۵- لوت بونم پای چناری | بابات آدر بیادساش اناری |

۱. شاه آلون (شاه الوند) شاید اشاره به یکی از مقدسین و عرفای مدفون در منطقه باشد، مثل امامزاده عبدالله

یا باباطاهر.

- ۱۶- لالا لالا کنم ایواره وختی بِن لِّلوتِ بِنمِ پا درختی
- ۱۷- لِّلوتِ بَوْتِمِ قَ شاخ بیدی تا که بچم باشه روله امیدی
- ۱۸- بِن لِّلوتِ بِنمِ پای کرسی تا که آفات بیا و تندرستی
- ۱۹- لالا لالا کنم لالام میایه رولم بخفته که خِومِ میایه
- ۲۰- لالا لالا کنم تا ما داریه چشاته خو کنم آفات بیایه
- ۲۱- لالا لالا گل شیرن زونم لالالا عزیز خوننه مونم
- ۲۲- لالا لالا عزیز کوکِ مَسِمِ میون کوکِها دِلِ و تو بَسِمِ
- ۲۳- تمام کوکِها رفتن مِ هِسِمِ من بیچاره پا بس تو هِسِمِ
- ۲۴- لالا لالا کنم تا ما درایه گل هفت رنگ مِ آ در درایه
- ۲۵- لالا لالا مِرْمُ هر شو و هر روز خدا دیه و مِ یه روله دلسوز
- ۲۶- لالا لالا کنم ثمر بیاره رولم بَر سفر سوغات بیاره
- ۲۷- رولم وؤم بیاره نقل و کشمش خدا هیچوقت نواش خالی دسِش
- ۲۸- لالا لالا کنم ای گل نَنبَا سر زلف رولم بَیرمِ و حنا
- ۲۹- لالا لالا کنم ای گل لالا سر زلف رولم بَیرمِ و طلا
- ۳۰- لالا لالا کنم عزیز مالَمِ تونا خوش نواشی کس کنارم^۱
- ۳۱- لالا لالا کنم لالام وره تو یه زنگوله بَنِمِ و پاتو
- ۳۲- لالا لالا کنم ای گل چایی دَسِتِ بَیرمِ بَرمِ خوننه عامو
- ۳۳- لالا لالا کنم ای گل گردو دَسِتِ بَیرمِ بَرمِ خوننه عامو
- ۳۴- لالا لالا کنم دردت و جونم اگر نفرین کنم لال بازونم
- ۳۵- لالا لالا کنم وا دلِ تنگی مَیرِ تو بیایی ورمِ بَخنی
- ۳۶- لالا لالا کنم ای گل پینه میا وقتی رولم بَخِشِ پینه
- ۳۷- لالا لالا کنم خوشیم بیایه داماد و اسب و یه عروس بیایه

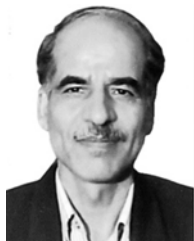
۱. کس کنار: کنایه از گرامی‌ترین و عزیزترین شخص برای هر کسی، مرکب از کس + کنار به معنی آغوش. این کنایه بیشتر برای «فرزند» از سوی والدین به کار می‌رود.

برگردان فارسی چند لالایی نهاوندی به ترتیب شماره

- ۱- ای گل پونه، لالایی می‌گویم چون فرزند دل‌بندم در میان خانه به خواب رفته است.
- ۲- ای گل پونه، لالایی می‌گویم و امیدوارم که چشم‌های به خواب رفته‌ی فرزندم آفتاب را نبیند، (آفتاب چشم‌های فرزندم را آزرده و خواب را بر او حرام نکند).
- ۳- لالایی می‌گویم تا به خواب روی. عزیز من، تو را چه هنگام از خواب بیدار کنم؟
- ۴- لالایی، بسیار می‌گویم به امید این که این کودک دل‌بندم در آینده بسیار نازنین و عزیز باشد.
- ۵- لالایی می‌گویم و امید دارم که لالایی‌هایم راست باشد و زیر سر و بالشتک فرزندم برگ‌های ریواس باشد.
- ۶- لالایی می‌گویم و امید دارم که لالایی‌های که برای فرزند عزیزم می‌خوانم راست باشد و کاکل او گل‌های ریواس باشد.
- ۷- لالایی می‌گویم، کاش لالایی‌هایم دروغ باشند و بالشت زیر سر فرزندم از پر قو باشد.
- ۸- ای گل خشخاش، لالایی می‌خوانم به امید آن که در آینده فرزند نازنینم، یار و یاور من و پدرش گردد.
- ۹- گهواره‌ات را به بوته‌ی گل خشخاش می‌بندم، پدرت به سفر رفته است، خداوند همراه و نگهدار او باشد.
- ۱۰- گهواره‌ات را به شاخه‌ی نازکی از بوته‌ی نعنا می‌بندم، عزیزم، پدرت تک و تنها به سفر رفته است.
- ۱۱- گهواره‌ات را به بوته‌ی ریواس می‌بندم و آرزو دارم که حضرت عباس نگهدار تو باشد.
- ۱۲- گهواره‌ات را به درخت نارون می‌بندم و آرزو دارم که شاه الوند نگهدار تو باشد.
- ۱۳- گهواره‌ات را به درخت نارون می‌بندم تا باد گیسوان تو را به طرف برگ‌های نارون بپراکند.
- ۱۴- بند گهواره‌ی تو را به شاخه‌ی درخت بیدی می‌بندم تا دائی‌ات با شادمانی و امیدواری از در وارد خانه شود.

- ۱۵- گهواره‌ات را زیر سایه‌ی درخت چناری می‌بندم تا پدرت، در حالی که اناری در دست دارد، وارد خانه شود.
- ۱۶- در هنگام غروب برایت لالایی می‌خوانم و بند گهواره‌ات را به درختی می‌بندم.
- ۱۷- بند گهواره‌ات را به شاخه‌ی بیدی می‌بندم، به امید آن که کودکم در آینده فرزندی خَلَف و نقطه‌ی امیدی برای ما باشد.
- ۱۸- بند گهواره‌ات را به پایه‌ی کرسی می‌بندم تا پدرت از سفر با تندرستی و شادکامی بیاید.
- ۱۹- لالایی می‌گویم، خوابم می‌آید. لالایی می‌گویم تا کودک دلبندم بخوابد چون خودم نیز خوابم می‌آید.
- ۲۰- آن قدر لالایی می‌خوانم تا ماه طلوع کند و چشم‌هایت را خواب می‌کنم تا پدرت از راه برسد.
- ۲۱- لالا لالا لالا ای گل شیرین‌زبانم، لالا لالا ای عزیز خانمان و خانواده‌ام.
- ۲۲- لالا لالا لالا ای کبک مست و عزیزم. از میان کبک‌ها فقط به تو دل بستم.
- ۲۳- تمام کبک‌ها رفتند و من ماندم تا ماه طلوع کند و گلِ هفت رنگ و زیبایم از در وارد شود.
- ۲۴- آن قدر لالایی می‌خوانم تا ماه طلوع کند و گلِ هفت رنگ و زیبایم از در وارد شود.
- ۲۵- هر شب و هر روز لالایی می‌گویم زیرا خداوند فرزندی دل‌سوز و مهربان به من عطا کرده است.
- ۲۶- آن قدر لالایی می‌گویم تا ثمر و نتیجه‌ای به بار بیاورد، [یعنی] فرزندم بزرگ شود و به سفر برود و برای من از سفرش سوغات و ارمغان بیاورد.
- ۲۷- [دوست دارم] فرزندم از سفر برایم نُقل و کشمش بیاورد و از خدا می‌خواهم هیچ گاه او را تُهی دست و فقیر نکند.
- ۲۸- ای گل نعنای لالایی می‌گویم و می‌خواهم به سر زلف‌ها و گیسوان کودک عزیزم حنا ببندم.

- ۲۹- ای گل لاله، لالایی می‌خوانم و می‌خواهم به سر زلف و گیسوی کودکم طلا ببندم.
- ۳۰- ای کودکم، ای عزیز خانام، برایت لالایی می‌گویم و امیدوارم تو که عزیزترین و دوست‌داشتنی‌ترین یار من هستی هیچ گاه بیمار و ناخوش نشوی.
- ۳۱- لالایی می‌گویم، لالائی‌ام برای توست و می‌خواهم زنگوله‌ای از طلا به پای تو ببندم.
- ۳۲- ای گل چای، لالایی می‌گویم و امیدوارم بزرگ شوی تا دستت را بگیرم و تو را به خانه‌ی دائی‌ات ببرم.
- ۳۳- ای گل گردو، لالایی می‌گویم به امید آن که راه بیفتی تا دستت را بگیرم و تو را به خانه‌ی عمویت ببرم.
- ۳۴- ای دردت به جانم، برایت لالایی می‌خوانم و اگر به تو نفرین کنم زبانم لال باشد.
- ۳۵- با وجود اندوه و دل‌تنگی لالایی می‌گویم به این امید که تو بیایی و برایم بخندی و مرا خوشحال کنی.
- ۳۶- ای گل پونه، لالایی می‌گویم آیا زمانی می‌رسد که فرزندم خوش‌بختی [عروسی] خود را ببیند؟
- ۳۷- لالایی می‌خوانم و خوشحال می‌شوم زمانی را ببینم که پسر خردسالم، داماد شده است و همراه با اسب و عروس زیبایش از در وارد خانه شود.



نعمت‌الله معماریان

(۳)

ترانه‌ها و افسانه‌های نهاوندی

کودکان افسانه‌ها می‌آورند درج در افسانه‌شان بس سرّ و پند

مولوی

سال‌هایی نه چندان دور، زمانی که مردم هنوز به رادیو و تلویزیون و دیگر وسائل ارتباط جمعی دسترسی نداشتند، تنها سرگرمی کودکان و نوجوانان در طول روز و در اوقات فراغت انجام بازی‌های محلی در میان کوچه پس‌کوچه‌ها و محلات شهر و در شب‌های طولانی و سرد زمستان نیز شنیدن قصه‌ها و ترانه‌هایی از زبان بزرگ‌ترها در پای کرسی و در زیر نور کم‌سوی چراغ نفتی و لامپا بود که همین نور کم و تاریکی نسبی هیبت قصه‌ها و دامنه‌ی خیال‌پردازی‌های کودکان را دو چندان می‌کرد.

این قصه‌ها با زبانی ساده و عامیانه و گاه آهنگین گفته می‌شد و موضوع اکثر آن‌ها نبرد و تقابل بین خوبی و بدی یا ظالم و مظلوم بود، که در آخر هم بیشتر با پیروزی خوبان و مظلومان خاتمه می‌یافت.

بسیاری از این قصه‌ها در تبدلات فرهنگی و زبانی میان اقوام از سرزمینی به سرزمین دیگر برده شده‌اند. در این داد و ستد فرهنگی و سفر بی‌پایان افسانه‌ای، قصه‌ها به هر شهر و دیاری که رسیده‌اند متناسب با آداب و رسوم و اعتقادات و خصوصیات اخلاقی و کلامی آن دیار دستخوش تغییراتی شده‌اند. ضمن اینکه گویندگان و سرایندگان این قصه‌ها و ترانه‌ها کاملاً ناشناخته مانده‌اند و یافتن مبدأ پیدایش آن‌ها دشوار و گاه غیرممکن گشته است و پژوهش کارشناسان و استادان این رشته از ادبیات را طلب می‌کند.

گردآوری این آثار و ضبط و ثبت آن‌ها باید با حفظ اصالت و بدون دخل و تصرف و اعمال سلیقه باشد. بدیهی‌ست هیچ کس به تنهایی قادر به جمع‌آوری

تمامی این آثار نیست و کسانی در این راه موفق بوده‌اند که با استفاده از رسانه‌های عمومی توانسته‌اند از عموم مردم کمک بگیرند.

حال با استفاده از فرصتی که فصل‌نامه فرهنگان در اختیار مردم این دیار گذاشته است ناسپاسی‌ست اگر عزیزان علاقه‌مند به تاریخ و فرهنگ این شهر، که دستی به قلم دارند، در راه گردآوری هر مطلبی که مربوط به این منطقه است کوتاهی نمایند. خوشبختانه کارهای بسیار خوبی در زمینه آثار فولکلور توسط همشهریان نهاوندی انجام گرفته است. جمع‌آوری قسمتی از ضرب‌المثل‌های نهاوندی توسط شادروان استاد کرم‌خدا امینیان، که انتشار آن از همان شماره‌ی نخستین فرهنگان تا شماره‌ی هفت ادامه داشت، از این جمله است. یا کتاب «سیری در گلستان امثال نهاوند»، که با دقت قابل‌تحسینی توسط سرکار خانم مهوش زابلی تألیف و در سال ۱۳۸۷ منتشر گردید. همچنین شرح مراسم عقد و ازدواج و ترانه‌های بسیار زیبای مربوط به آن، که توسط سرکار خانم میترا دهفولی گردآوری شد و در شماره‌ی ۱۰ فرهنگان چاپ گردید.

ناگفته نماند لائیه‌های منطقه‌ی خزل به گویش لکی و گاه لری به همت سرکار خانم اکبری خزائی جمع‌آوری و در شماره‌های ۳۸ و ۴۰ فرهنگان درج گردید و برخی از قصه‌های روستاهای نهاوند در کتاب «یک سبد افسانه» توسط جناب آقای علی سوری گردآوری شد و اخیراً هم، پس از سال‌ها، انتظار آرزوی دوستداران فرهنگ این دیار برآورده شد و بالآخره فرهنگ‌واژگان نهاوندی در یک مجلد تحت عنوان «گویش نهاوندی» با بیش از پنج‌هزار واژه و همچنین «شرح امثال و حکم نهاوندی» در سه جلد توسط همشهری گرامی جناب آقای محمد رستمی که از همکاران فرهنگی‌ست، به صورتی جامع و شایسته گردآوری و منتشر گردیده است. یادآوری می‌شود در بهار ۶۹، کتاب «واژه‌های اصیل نهاوندی» توسط سرکار خانم منیر عبدالملکیان و جناب آقای حجت سعیدی با حدود دو هزار واژه، نیز چاپ و منتشر گردیده است، که همگی آن‌ها قابل تقدیرند.

ولی باید اذعان کرد که این تلاش‌ها کافی نیست و به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را درخور سابقه‌ی دیرینه این دیار کهن دانست، زیرا هنوز بسیاری از مقوله‌های فولکلور این دیار جمع‌آوری نشده و مطالب نگفته در مورد آن‌ها بسیار است و اگر تعلق شود این گنجینه‌ی عظیم همچون بناهای تاریخی آن محو و نابود خواهد شد. از مواردی که فصل‌نامه‌ی فرهنگان کمتر به آن پرداخته، اشعار و قصه‌های عامیانه محلی‌ست که امید است به آن توجه بیشتری شود. در این راستا سه ترانه و یک قصه گردآوری شده که برای حفظ اصالت آن‌ها با همان گویش نیاوندی یادداشت گردیده‌اند و ذیلاً تقدیم می‌گردد. امید است ضعف کلام و ناشیوایی سخنم موجب تحریک همشهریان شیرین گفتاری گردد که در این زمینه‌ها سرآمدند تا آن‌ها را به میدان عمل بکشاند که گفته‌اند چه بسا صدای ناهنجار بدآوازی، آوازه‌خوانان خوشخوان و هنرمند را به زمزمه بکشاند.

رازها در قصه‌ها بنهفته‌اند زین سبب این قصه‌ها را گفته‌اند

(۱)

Ruzi bi ruziyari bi	روزی بی روزگاری بی
Pošte ko golzari bi	پشتِ کو گلزاری بی
Mamina dayra meza	مَمینَه دایره مِزه
Čosena somā mekerd	چُسنَه سوما مِکرد
Xers āmā ve tamāša	خرس آماوه تماشا
Leyneš sores efda ve čā	لینش سُرس اِفداوچا
Āy denonem ādenonem	آی دُنُنِم آی دُنُنِم
Ešgesa sara qeylonem	اَشگَس سَرَ قیلُنِم
Ši balem ve lā meymonem	شی بَلِم ولا میمُنِم ^۱

۱. سی ری سَرَ قیلُنِم، هم گفته شده است sey riya sara qeylonem

(۲)

Toynela rafdo niyamā	توی نله رفد نیاما
Sareš ešgeso xi āmā	سَرش اِشگِسُ خِی آما
Xineš rextes ve čāla	خِیئِش رِخْتِس وِچالَ
Čāla ve ma glyādā	چالَ وِم گِیادا
Glyāna dām ve bozā	گیانَ دام وِ بُوزا
Bozā ve ma pešgel dā	بُوزاوِم پِشگِل دا
Pešgela rextem tanī	پِشگِل رِخْتِم تَنِیر
Tanīr ve ma gerda dā	تَنِیر وِم گِردَ دا
Gerdana dām ve mollā	گِردَن دام وِه مُلا
Mollāve ma qorān dā	ملا وِم قورآن دا
Qorāna dām ve xodā	قورآن دام وِ خِدا
Xodā ve ma pesar dā	خِدا وِم پَسَر دا
Se pesare kakol zari	سه پَسَر کاکول زری
Yekiša nam ei taxča	یَکِش نام ای تَخچَ
Yekiša nam o taxča	یَکِش نام اُتَخچَ
Yekiš mine ew melaxča	یَکِش مینِ او مِلَخچَ
Gorva āmā vo bordeš	گُرو آماو بُوَرَدِش
Čoteli nišeso xordeš	چُتلی نِشِس خورَدِش

(۳)

همیشه خاطره‌ای با شنیدن ترانه‌ی زیر در ذهنم تداعی می‌شود که بهتر دیدم آن را در اینجا نقل کنم. حدود سال‌های ۴۸-۱۳۴۷ بود که جناب آقای عباس خرمی مدیریت مؤسسه‌ی فرهنگی علیمردیان که در آن زمان دانش‌آموز دبیرستان فیروزان (کوروش کبیر) بود، به اتفاق هم‌دوره‌ای‌ها نمایشنامه‌ای در سالن دبیرستان مذکور اجرا

کردند که فرود آمدن آپولوی ۱۲ را بر روی سطح ماه، که در آن زمان جزء اخبار روز بود، به طرز جالبی به طنز کشیده بودند. در این نمایش نامه، میان پرده‌ای گنجانده بودند و شعر «ملیچه‌ی ایشیلی پیشی» را با گویش نهاوندی همراه گروه کر و گویا با صدای جناب آقای حسین ملکی همشهری گرامی، که هنوز هم در این زمینه فعالیت دارند، به خوبی اجرا کردند. نکته‌ی جالب توجه برای من این بود که چند سال بعد همین شعر با گویش تهرانی با صدای فرهاد، خواننده‌ی معروف، به صورت صفحه یا نوار کاست منتشر گردید و به سرعت هم سر زبان‌ها افتاد.

Maličey eišili piši	مَلِیچِیْ ایشیلی پیشی
Leve bonem naniši	لِو بونم نَنیشی
Bāro mevāra tar māši	بَار و مِوَار تَرماشی
Barf miyā gonela māši	بَرَف میا گَنَل ماشی
Mefdi ve hoze naqāši	مِفدی و حوضِ نقاشی
Dād mokoni farāšbāši	داد مُکنی فراشباشی
Farāšbāši yare mana	فراشباشی یار مَن
Čo gol gereftāre mana	چو گُل گرفتار مَن

(۴)

یکی از قصه‌هایی که در دوران کودکی بارها از زبان بزرگ‌ترها می‌شنیدم و هر بار از تکرار آن بیش از پیش لذت می‌بردم قصه‌ی «بز کاشانی» بود، که بعدها روایت‌های دیگر آن را تحت عنوان «بز زنگوله پا» از زنده‌یاد فضل‌الله مهتدی صبحی و دیگران مطالعه نمودم. ولی قدیمی‌ترین روایت که ضبط شده گویا مربوط به صادق هدایت است که آن را در کتاب «اوسانه» آورده است. کتاب «متل‌ها و افسانه‌های ایرانی»، نیز که سید احمد وکیلان گردآوری نموده و یادداشت‌هایی همراه این روایت‌هاست،

نشان می‌دهد نویسنده‌ی کتاب مذکور به منابع استاد انجوی شیرازی در مدتی که در رادیو فعالیت داشته‌اند دسترسی داشته است.

به گفته‌ی نویسنده: «۱۵۲ روایت از متل بز زنگوله پا در گنجینه‌ی فرهنگ مردم موجود است که ۸ روایت آن مربوط به همدان است». امیدوارم روایت نهاوندی این قصه در این گنجینه موجود و ضبط شده باشد که این را هم بعید می‌بینم، زیرا که نویسنده به روایت‌هایی که با بقیه تفاوت‌هایی دارد اشاره‌هایی نموده ولی به روایت نهاوندی این قصه، که با بقیه تفاوت بسیار دارد هیچ‌گونه اشاره‌ای نکرده است. ضمناً متأسفانه تا به حال هم روایت نهاوندی این قصه در هیچ کجا چاپ و منتشر نگردیده است. سؤالی که در مورد این قصه همیشه ذهن مرا مشغول داشته این است که «بز کاشانی» چگونه وارد فرهنگ این دیار گردیده است؟ ۱- آیا نژاد خاصی از این حیوان اهلی در آن زمان بوده است؟ ۲) با توجه به اینکه در گویش نهاوندی کاشان، کاش و کاشانی (با یاء نسبت)، کاشی و پیشانی را پی شی نی تلفظ می‌شود بنابراین بیت منم منم بز کاشانی دو شاخ دارم در پیشانی، خارج از معیار گویش نهاوندی است و این موضوع را متبادر می‌سازد که این قصه ضمن اینکه از فرهنگی دیگر وارد فرهنگ نهاوند شده، این بیت به دلیل موزون بودن دست نخورده باقی مانده و بقیه‌ی قسمت‌های آن تغییر یافته است و احتمال سوم اینکه هدف قافیه‌سازی بوده است.

به هر حال باید اقرار کنم هیچ یک از روایت‌هایی را که شنیده یا مطالعه کرده‌ام به زیبایی و دل‌نشینی روایت نهاوندی آن ندیده‌ام. امید است این اظهار نظر خالی از هرگونه تعصب قومی و قبیله‌ای باشد. ضمناً این قصه در طبقه‌بندی جهانی «آرنه/تامپسون» به نام «گرگ و بزغاله‌ها» که ۱۲۳ را به خود اختصاص داده است.

مَثَل بَز کاشانی

ی بُزِ کاشانی بی کِ چار تا بِچِ داشت وِ اِسْمِ شَنگَل، مَنگَل، دَسَ پارو، دَسَ جَارو، یِ
روز بَز کاشانی وِ بچاش گُفد شَنگَل، مَنگَل دَسَ پارو، دَسَ جَارو وِیرتُ با، مَ مُخام
بَرِم صَرا عَلف وِ دِنُ شیر وِ پَسُ وِرتُ بیارم.

Ye boze kāšāni bī ke čārtā bača dāšt ve esme šangol, Mangol, Dasapāro Dasajāro. Ye
rōz boze kāšāni ve bačāš gofd šangol, Mangol, Dāsapāro, Dasajāro, viretobā ma
moxām barem sarā alef vedeno šir ve poverato biyārem.

آر کسی آما دَر ز، دیرا قِلانَ وِرش واز نکنید. گرگ کِ حرفائزِ آپشت دیوار اِشَنفت، نا
تا بُزِ اَخُنَ دِراما رَفد ری صَرا، خوکِ آ چَش بُرس، اُسُ رَفدُ دَر ز: تَق. تَق. تَق! بَچاهِنَا
کِردن. کیه؟ کیه دَر مِزَن؟

ar kasī āmā dar za deyrā qelāna veraš vāz nakonīd. Gorg ke harfā boza apošte divār
ešnaft nā tā boz a xona derāmā rafd rī sarā xoke a češ bores, oso rafd dar za taq,
taq, taq bača henā kerden kiya? Kiya dar mezana?

گُرگ صِیاشَ عین صِیا بُز کِردُ گُفدا: شَنگَل مَنگَل، دَسَ پارو، دَسَ جَارو دَر وا کنید
کِ وِرتُ عَلف وِ دِنُ شیر وِ پَسُ اِوِردَم.

Gorg siyāša eyne siyā boz kerdo gofdā: šangol, Mangol, Dasapāro, Dasajāro, dara
vāz konīd ke alef ve deno šir ve peso everdam.

بِچا گُفدن: آرتُ راس مُی دُمِت اَلادِیرا بَکُ ایلا بِنیم چِ رَینیه؟ گُرگ دُمِشَ اَدَرزِ دِیرا
کِرد اَلَا، بِچا تا دُمِ گُرگِ دِیین گُفدن بِچِ ای هَمَ دو رو مُی، دُم ت بُور دُم نَنم رَینی
دِییر.

Bača gofden: ar to rās moy dometa alā deyrā bako eylā benim če rainīya? Gorg
domeša adarze deyrā kerd olā, bača ta dome gorga diyen gofden pača ey hama
dūrū moy dome to būra dome nenamo rainī dīyara.

گُرگ زی رَفد دُگَن رَینَرزی دُمِشَ کِرد مِینِ خُمی رَینِ سُرُخُ آما دُوارِ دَر ز: تَق تَق
تَق! بِچا پُرسِین کیه دَر مِزَن؟

Gorg zī rafd dokone rainrazī domeša kerd mīne xomey rain sorxo āmā dūāra daza
taq, taq, taq bača porsīyen kiya dar mezana?

گرگ گفد: شنگل، منگل، دس پارو، دس جارو دَر واز کنید کِ علف وِدِن شیر وِپسُ
وِر تو اِوردَم.

Gorg gofd šangol, Mangol, dasapāro, dasajāro dara vāz konīd ke alef vedeno širve peso verato everdom.

بِچا گُفدن اَر تو راس مِی دَمِت اَلادِیرا قِلابکُ ایلا بِنم چه رَئینیه؟ گرگ دُمِش اَلا دیرا
کرد اَلا، بِچاتا دُم گرگ سیل کِردن گُفدن ای دُروگو رین دُم تو سُرخ رین دُم نینی ایما
سیابه.

Bačā gofden arto rās moy dometa alā deyrā qelā bako eilā benem čerainīya? Gorg domeša ala deyra kerd ola, bačā ta dome gorga seyl kerden gofden eydürūgu reine dome to sorxa raine dom nenei eimā siyāa.

گرگ وِدو رُفد دُکن رینرزی دُمِش سیا کردُ آماهنی دَرز: تق تق تق! بِچا گُفدن کیه دَر
مِزَن؟ گرگ آپشت دَر صیاش عین صیا بز کاشانی دِرار دُ گُفد: شنگل، منگل، دس
جارو، دس پارو دَر واز کنید کِ علف وِدِن شیر وِپسُ وِر تو اِوردَم.

Gorg ve dev rafd dokone rainrazi domeša siya kerdo amā hanī dar za. Bača gofden kiya dar mezana? Gorg a pošte dar siyāša eiye siyā boze kāšāni derord gofd: šangol, mongol, dasaparo, dasajaro dara vāz konid ke alef ve deno šir ve peso verato everdam.

بِچا گُفدن اَر تو راس مِی دَمِت اَلا در بکُ ایلا بِنم چ رَئینیه؟ گرگ دُمِش اَلا دَر کِرد
اَلا، بِچا تا دُم دین کِ هم رین دُم نِن شِن دِیرا قِلان زِی وِرشُ واز کِردن.

Bača gofden ar to rās moy dometa alā dar ba ko eīylā benem če rainīya? Gorg domeša alā dar kerd olā, bača ta doma diyen ke ham raine dome nenašona deyrā qelāna zī veraš vāz kerden.

گَرگم پِرس شنگلُ منگلُ گُرفدُ خورد، اُم دس پارو، دس جارو فرار کِردن پِشت
تا پو قام بِن. ایوار کِ بز کاشانی اَصرا اَمادی دِیرا قِلا چار چار طاق. دِلش اِفتا هُولُ
هنا کِرد: شنگل، منگل، دس پارو، دس جارو کُجُنید؟

Gorgam pares šangolo Mangol gerefd xord amo Dasapāro o Dasajāro farār kerden pošte tāpo qām bīyen. Eivāra ke boze kāšāni a sarā amā dī deyrā qelā čāre čārtaqa, deleš eftā hol, henā kerd šangol, Mangol, Dasapāro, Dasajāro kojoniđ?

بیایت کِ علف وِ دِنُ شیر وِ پَسُ اِوَرْدَم. دَسَ پارو، دَسَ جارو یَواشکی سَرِشَن اَپِشت
تاپو دِر اوردِن تا نِنَ شَن دِین واگیرو زاری دِرامان دَر. اِوِ حکایتِ آمینِ گَرگُ خوردِن
شَنگَل وِ مَنگَل وِرش تَریف کِردِن.

Biyayt ke alef vedeno sirve pesō everdam. Dasapāro-o-Dasajāro yavāšakī sarešona a pošte tāpō derorden tá nenašona dīyen vā girva zārī derāmān dar ev hekāyate Āmīyane gorgo xordane šangol o Mangola veraš tariff kerden.

بُز کاشانی کِ نیمی نس خُنیِ گرگ کُجَن اِفا را. اَوَل رَفْد سَرِئِن رُوا دَسَ نا رِمِ رِمِ
کِرد. رُوا هِنَا کِرد: کِیهِ کِیهِ رِمِ رِمِ مُکُن؟ پُر کاسِ کَمولِ مَ خاکِ مُکُن؟

Boze kāšāni ke nemeynes xoney gorg kojana efdā ra aval rafd sare bone roā das na reme rem kerda, roā henā kerd: kiya kiya reme rem mokona pore kasa kamōle ma xāk mokona,

بُز گُفد: مَنِم مَنِم بَز کاشانی / دو شاخ دارِم در پیشانی / کی خوردِ شَنگَلِ مَ / کی
خوردِ مَنگَلِ مَ / کی میا وِ جِینِ مَ. رُوا گُفد: نَخوردَم شَنگَلِ تَ / نَخوردَم مَنگَلِ تَ /
نَمیام وِ جِینِ تَ.

Boz gofd: manem, manem boze kāšāni do šāx dārem dar pīšāni kī xorda šangole ma kī xorda mangole ma kī mīyā ve jaine ma. Roā gof naxordam šangole to naxordam mangole to namiyām ve Jainto.

بُز کاشانی راشِ گِرِفْدُ رَفْد سَرِئِن خِرس شُرو کِرد رِمِ رِمِ کرد. خِرس هِنَا کرد:
کِیهِ کِیهِ رِمِ رِمِ مُکُن؟ پُر کاسِ کَمولِ مَ خاکِ مُکُن؟ بَز گُفد: مَنِم مَنِم بَز کاشانی / دو
شاخ دارِم دَرِ پیشانی / کی خوردِ شَنگَلِ مَ / کی خوردِ مَنگَلِ مَ / کی میا وِ جِینِ مَ.

Boze kāšāni raša gerefd o rafd sare bone xers šoro kerd reme rem kerda xers hena kerd, kiya kiya reme rem mokona pore kasa kamole ma xāk mokona, boz gofd manem manem boze kāšāni do šax darem dar pāšāni kī xorda šangole ma ki xorda mangole ma kī miya ve jain ma?

خِرس گُفد: نَخوردَم شَنگَلِ تَ / نَخوردَم مَنگَلِ تَ / نَمیام وِ جِینِ تَ / بُز اَخِرش
رَفْد سَرِئِن گَرگِ بِنَا کِرد رِمِ رِمِ کرد. گَرگِ گُفد: کِیهِ کِیهِ رِمِ رِمِ مُکُن؟ پُر کاسِ کَمولِ مَ
خاکِ مُکُن؟

Xers gofd: naxordam šangole to naxordam Mangole to namiyā ve Jaine to. Boz āxereš rafd sare bone gorg, bena kerd reme rem karda, gorg gof: kiya kiya reme rem mokona pore kasa kamole ma xāk mokona?

بز گُفد: مَنِم مَنِم بز کاشانی / دو شاخ دارِم دَرِ پیشانی / کی خورده شَنگِلِ مَ / کی خورده مَنگِلِ مَ؟ کی میاوجین مَ؟ گرگ گُفد: مَ خوردَم شَنگِلِ تَ / مَ خوردَم مَنگِلِ تَ / م میام و جین تَ. بز گُفد: کی میام واهم جین کنیم؟ گرگ گُفد: روز جُم مین میدن شر.

Boz gofd: mane mane boze kāsāni do šax dārem dar pišāni kīxorda šangole ma kī xorda Mangole ma kī mīyā ve Jaine ma gorg gofd: ma xordam šangole to ma xordam mangole to. Ma mīyām ve jaine to. Boz gofd key mīyāy vā ham Jain konīm? Gorg gofd roze joma mine meydone šar.

بز زی آماخنِ یِ مَشگیِ اَکَرِ دُو پُرِ کِرْدُ بُرْدُ وِرِ اوسا سَلْمُنِی، اِو وِشِش گُفد ای شاخامِ خو وِرَم تیزِش کُ. اوسا مَشگیِ دُونِ اِسا دَرِشَ واز کِرْد دی دُو کَرِی خیلیِ خوئی. شاخا بز کاشانیِ حِساوی وِرِش تیز کِرْد.

Boz zī āmā xona ye mašgey a kara dū porkerd bord vere ūsā salmoy ev vešeš gofd eī šāxā ma xu veram tizeško. Ūsā mašgey dū na esā dareša vāz kerd dī dū karay xoeīya šāxā boze kašaniya hesāvī veraš tiz kerd.

گَرگَم اَوَلا، یِ اَمِنِی پَتِی اِوِرْدا، یِ نُخْتِی اِنَاخْد مِیْنِش اِو پُرِش کِرْد اَبَا دُ بُرْد داش دَس اوسا سَلْمُنِی وِشِش گُفد ای دُننامِ خوتیز کُ، اوسا اَمِنِی گِرْفد تا دَرِشَ واز کِرْد نُخْتِکَ اَمِیْنِش پَرِس، زِی چِش اوسان کور کِرْد. اوسا هیچ دُیْن نَکِرْد. اَم اَدِق دِلِش گِرْفد هَمِی دِننا گَرگ کَشِی دَرِ وِجاش پِم کُن نا.

Gorgam avolā ye amoneye patī everdā ye noxotī enāxd mīneš av poreš kerd a bād o bord dāš dase ūsā salmony vešeš gofd eī denonāma xo tiz ko ūsā amoneya gerefđ, ta dareša vāz kerd noxote ka amineš pares za ye češe ūsā na kūr kerd, ūsāhīč doyn nakerd amo adeqe deleš gerefđ hamey denona gorga kaši dar vejašo pamma kona nā.

روزِ جُم صُرِی گَرگُ بز امان مین میدُ ری وری هم واسان که جین بکنن. گرگ یِ دَفِ پَرِس گَرْدِن بز وادِن گِرْفد، کِ تَمَم دِنناش رِختِسِن مین دُنش، بز گَرْدِنش ا دُن گَرگ دِرِوُ رِد، رَفْد اَدِیرُ وِ دِو اما وِشاخا تیزِش زِگِی گَرگ دِرِی.

Rōze Joma sozī gorgo boz āmān mīne meydo rī ve rī ham vāsān. Gorg yedafa pares gardene boza vādeno gerefđ ke tamome denonāš rextesen mīne doneš, boz gardeneša adone gorg dereverd, rafđ o dīro vedev āmā vā šāxā tizeš za geyey gorga derī.

شَنگُل و مَنگُل آمینِ گِییِ دِرسیِ گُرگِ دِرِ امانِ دَرِ وَاِنَشِ اِفْدانِ را رَفْدِنِ خَنَشِ لادَسِ
پارو، دَسَ جارو.

Šangolo-o-Mangol a mīne geyey deresey gorg derāmāndar, vā nenašo efdān rā
rafden xonašo lā Dasapārō-o-Dasajāro.

ی دَسِمِ گِلِ یِ دَسِمِ نرگسِ داغِتِ نینِمِ ای گُلِمِ هَرگِسِ

Ye dasem gol ye dasem narges / dāqeta neynem ey golem harges

یادآوری می‌شود گاهی راوی برای طولانی‌تر کردن قصه و سرگرمی بیشتر بچه‌ها، بز
کاشانی را بر بام تعداد بیشتری از حیوانات می‌برد یا گرگ را برای تغییر رنگ دم
خود به دفعات بیشتری به دکان رنگرزی می‌فرستاد و همچنین برای ملموس کردن و
دل‌نشینی بیشتر آن از اسامی خاص در قصه استفاده می‌کردند. مثلاً محل دعوی بز و
گرگ را میدان پای قلعه (پاقلا) که میدان قدیمی و معروفی در نهاوند است قرار
می‌دادند یا از اسامی سلمانی‌های معروف آن زمان مانند (اوسا صفا و اوسا غفور و
...) استفاده می‌کردند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی